# لشکر ۱۰ سیدالشهدا(ع) در عملیات کربلای ۵

## سردار سرتیپ علی فضلی

تنظیم: امیرمحمد حکمتیان*

**چکیده**

لشکر ۱۰ سیدالشهدا(ع) در عملیات کربلای۵ مأموریت اجرای عملیات در قسمتی از پنج‌ضلعی و تصرف مواضع هلالی دشمن در شمال جاده شلمچه را بر عهده داشت، اهمیت خطیر این لشکر در تأمین و تصرف جاده مرزی شلمچه به‌عنوان اصلی‌ترین جاده وصولی به زمین‌های شرق بصره، در حدی بود که در صورت ناکامی این یگان‌ها، ورود یگان‌های قرارگاه‌های قدس و نجف به منطقه عملیات با مشکل جدی مواجه می‌شد. این یگان در مراحل بعدی عملیات کربلای۵ در غرب کانال پرورش ماهی و پس از آن در زمین‌های حاشیه شط‌العرب وارد عمل شد. نظر به اهمیت عملکرد این لشکر، سردار سرتیپ علی فضلی با حضور در نخستین دوره انتقال فرهنگ و تجارب دفاع مقدس که در زمستان ۱۳۹۴ در اردوگاه میثاق آبادان برگزار شد، ضمن تبیین درس‌های عملیات والفجر۸، عملکرد لشکر ۱۰ سیدالشهدا(ع) در عملیات کربلای۵ را برای دانشجویان دانشکده فرماندهی و ستاد دانشگاه امام حسین(ع) تشریح کرد.

**واژگان کلیدی:** علی فضلی، لشکر ۱۰ سیدالشهدا(ع)، انتقال تجارب فرماندهان، دفاع مقدس، دانشگاه امام حسین(ع).

### نکته‌ها و درس‌هایی از عملیات والفجر۸

در ابتدای این جلسه سردار علی فضلی فرمانده لشکر ۱۰ سیدالشهدا(ع) بعد از توضیح چگونگی اجرای عملیات فریب در جزیره ام‌الرصاص، تشریح عملکرد گردان غواص این لشکر و اینکه این عملیات توجه دشمن را به این منطقه جلب کرد و از فاو غافل ماند، نکات مهمی را درباره عملیات والفجر۸ برای دانشجویان تشریح کرد که عبارت‌اند از:

«نکته اول (غافلگیری): درواقع در عملیات والفجر۸ در جزیره ام‌الرصاص اصلی‌ترین اتفاقی که افتاد، غافلگیری بود. در عملیات کربلای۴ دشمن هوشیار شد. جزیره[ام‌الرصاص] بیشتر از این امکان استحکامات را نداشت. عرض کردم وقتی غواص‌ها خط بشکنند، غافلگیری را باید رعایت کنیم و تاآنجایی‌که می‌شود در عدم هوشیاری دشمن، سرپل اولیه تصرف شود. این اتفاقات به ما کمک کرد. وقتی فشار روی جزیره زیاد شد، من تصمیم گرفتم خودم بروم وارد جزیره بشوم. قرارگاه خیلی موافق نبود؛ بنابراین شهید

* کارشناس مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس

کلهر اذن گرفت و وارد جزیره شد. وقتی شهید کلهر به جزیره رسید ـ این را من از زبان بقیه رزمنده‌ها و فرماندهان عرض می‌کنم ـ مثل اینکه یک لشکر وارد جزیره شده بود. استراتژی ما در سپاه و بسیج این بود که فرماندهان به نیروها نمی‌گفتند بروید؛ بلکه می‌گفتند بیایید.* این یک استراتژی بسیار مؤثر بود؛ البته تلفات و شهید و مجروح هم می‌دادیم، اما با تمهیداتی که می‌شد آنها را به حداقل ممکن می‌رساندیم. بنابراین در جزیره ام‌الرصاص در این سی‌وچند ساعت با اختیار حین غافلگیری و با سرعت در موقع تخلیه عمل کردیم. بلافاصله از جزیره که آمدیم، گردان برای بازسازی به اردوگاه کوثر رفت. من با شهید کلهر و شهید میررضی و بچه‌های اطلاعات و عملیات و تخریب به فاو رفتیم که برای شناسایی مرحله بعد در فاو انجام وظیفه کنیم.

نکته دوم (انتخاب فرماندهان): ما برای عملیات والفجر۸، ۱۴ فرمانده به رزمنده‌ها معرفی کردیم. از این ۱۴ فرمانده هرکدام که شهید و مجروح می‌شد، معلوم بود که فرمانده بعدی کیست. همه رزمنده‌ها با این ۱۴ فرمانده آشنا بودند. اتفاقاً همین هم شد؛ یعنی ۱۴ فرمانده ما یا شهید شدند یا مجروح. البته این ادامه داشت و در فاو اتفاق افتاد. وقتی این ۱۴ نفر از دور تک خارج شدند، یگان از دور تک خارج نشد. برادر محسن فرمانده جدید گذاشت، او هم مجروح شد. فرمانده بعدی گذاشت، او هم مجروح شد. من نفر هفدهم یا هجدهم بودم. مجروح شدم، رفتم درمان انجام شد و دوباره به خط برگشتم.

نکته سوم (توجه به خلاقیت‌ها): بچه‌ها را نباید متکی به افراد تربیت کنیم؛ بچه‌ها را باید متکی به برنامه و طرح تربیت کنیم. خلاقیت را نباید از بچه‌ها گرفت. در طول دفاع مقدس قریب به ۷۰ تا ۸۰ درصد از فرماندهان لشکر ما (نه رزمنده‌ها) بسیجی بودند. یعنی صبغه بسیجی‌ها در آنجا کاملاً مشهود بود؛ از فرماندهان گروهان تا فرمانده دسته، فرمانده گردان و مسئول محور گرفته تا معاونین. مثلاً شهید غلام کیانپور خودش جانشین اطلاعات و عملیات بود یا شهید احمد عراقی که مسئول اطلاعات و عملیات بود. این موجی بود که در مجموعه دیده می‌شد. اینجا شایسته‌سالاری مطرح است؛ صرف لباس مقدس سبز سپاه مطرح نیست. در مواردی داریم که سرباز را در یک مسند فرماندهی می‌گذاریم.

نکته چهارم (احتیاط کامل): در والفجر۸ به دو عامل که در سایر عملیات‌ها هم رعایت می‌کردیم، به‌عنوان مبنا توجه کردیم: ۱. کلاه آهنین؛ شرعاً کسی مجاز نیست کلاه آهنین از سر بردارد، هیچ رزمنده‌ای مجاز نیست بدون کلاه آهنین در عملیات شرکت کند. همین عامل، خسارت ما را کاهش می‌داد. ۲. کیسه ماسک شیمیایی زحمت داشت. بادگیر اسباب زحمت بود، وسیله اضافی بود. غیر از مهمات و تجهیزات، رزمنده‌ها حتماً باید ماسک خودشان را دائماً به همراه داشته باشند؛ حتی موقع استراحت باید بالای سرش باشد. به همین دلیل وقتی‌که وارد فاو شدیم بااینکه دشمن شیمیایی فراوانی اعمال کرد، ما شاید کمترین شهید و مجروح را دادیم. کمترین مجروح را از ناحیه سر داشتیم. ما در عملیات والفجر۸ از بچه‌های بهداری خواهش کردیم آنالیز را آماده کنند. نحوه مجروحیت، نحوه

* یعنی فرمانده یگان خود جلوتر از همه می‌رفت و بعد به رزمنده‌های تحت امر می‌گفت: بیایید جلو من در فلان نقطه منتظرتان هستم که بیایید.

سردار سرتیپ علی فضلی فرمانده لشکر ۱۰ سیدالشهدا(ع) در دوران دفاع مقدس، اردوگاه میثاق آبادان، اردیبهشت ۱۳۹۵.

شهادت بچه‌ها، تعدادشان، ابعادش و کیفیتش را درآوردند. حالا اگر یک وقتی به ما داده شد، کمی موضوع را باز می‌کنیم.

نکته پنجم (پشتیبانی همپای رزم): یک بخش بسیار مهم، بخش پشتیبانی رزم و خدمات رزم بود که این دوتا درواقع هویت رزم را به مقصد می‌رسانند. معنا و مفهوم رزم به‌تنهایی بدون پشتیبانی رزم، خیلی زیاد نیست؛ چون آن آتش‌های حمایتی و آن پشتیبانی‌های ما برای اینکه حفاظت را رعایت کرده باشیم، همه‌جا را جانمایی کردیم. جانمایی که انجام شد تیم‌ها و عناصر را بردیم توجیه کردیم. درواقع از ثبت تیر ژاندارمری و بچه‌هایی که به‌عنوان قرارگاه، دیدبانی می‌کردند، استفاده کردیم. سعی کردیم که در آنجا تظاهر به حضور جدی داشته باشیم تا زمان قرنطینه. وقتی قرنطینه شروع شد دیگر برادران ژاندارمری هم در خط در کنترل قرار گرفته بودند. چون در کنترل بودند آنها با محبت همراهی می‌کردند. استقرار واحد پشتیبانی رزم ما صورت گرفت. در این مدت مدید شناسایی، جانمایی همه‌چیز توجیه براساس کار و طرح و منظر پیش رفت. کاری که انجام شد این بود که شهید بزرگوار میررضی مسئول عملیات، دستور عملیاتی را برای همه گردان‌ها و واحدها نوشت؛ که در سپاه خیلی باب نبود. از آن نسخه‌ها فکر کنم نگهداری شده باشد. تمام گزارش‌های روزشمار اطلاعات عملیات و تخریب موجود است.

نکته ششم (همه پای کارند): همه عوامل پشتیبانی رزم و خدمات رزم در شب عملیات مأموریت دارند. هیچ‌کسی خارج از این محدوده رزم مأموریت ندارد. مثلاً بچه‌های آموزش نظامی ما تماماً در هدایت آتش مستقیم و منحنی مسئولیت محوری دارند. شاهسوند، آرین، سردار حاج رحیمی و مجموع این بچه‌ها،

مسئولیت هدایت این آتش را داشتند. بچه‌های عقیدتی و سیاسی در شب عملیات چه‌کار دارند؟ بچه‌های عقیدتی و سیاسی که کارشان اینجا تمام می‌شود باید بیایند در قرارگاه کار سمپاتی را به عهده بگیرند. ما راوی‌های عزیزی داشتیم در مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ (که به آنجا دفتر سیاسی هم گفته می‌شد). در هرکدام از یگان‌ها یکی دو نفر از این راوی‌ها حضور داشتند و جلسات را تماماً ثبت می‌کردند.

نکته هفتم (شور و مشورت): یادم نمی‌آید هیچ ساعتی از قرارگاه شور ستادی نداشته باشیم. قرارگاه، اعضای مؤثری در این مشورت بودند. هر شب بدون استثنا درباره جنگ بحث بود؛ اگر تا اذان صبح طول نمی‌کشید تا نزدیک اذان صبح طول می‌کشید. درباره هر اطلاعاتی که شب قبل بچه‌ها به دست آورده بودند، اطلاعات تاکتیکی در قرارگاه بحث می‌شد. گروهی می‌شدند فرماندهان خودی و گروهی می‌شدند فرماندهان دشمن. ضعف‌ها و قوت‌ها را بحث می‌کردیم که اتفاقاً این بحث‌ها خیلی به ما کمک می‌کرد. در هدایت عملیات خیلی اتفاق می‌افتاد که می‌دیدم اعضای قرارگاه باهم همفکرند. در کربلای۴ یا ۵ نکاتی بود که به اینها اضافه می‌شد. این در همه یگان‌ها مرسوم بود. همه یگان‌ها این را انجام می‌دادند. ما، هم به کمیت توجه داشتیم و هم به کیفیت.

**سردار فضلی:**
**یادم نمی‌آید هیچ ساعتی از قرارگاه شور ستادی نداشته باشیم. هر شب درباره جنگ بحث بود؛ اگر تا اذان صبح طول نمی‌کشید تا نزدیک اذان صبح طول می‌کشید. گروهی می‌شدند فرماندهان خودی و گروهی می‌شدند فرماندهان دشمن. ضعف‌ها و قوت‌ها را بحث می‌کردیم که اتفاقاً این بحث‌ها خیلی به ما کمک می‌کرد.**

نکته هشتم (آمادگی جسمانی بالا): برد راه‌پیمایی بچه‌ها و همچنین آمادگی جسمانی آنها برای من مؤلفه مهمی بود. حتماً باید بین ۱۰۰ تا ۳۲۰ کیلومتر راه‌پیمایی را برای هر عملیات داشته باشیم. ما یک اردوگاه کوثر داشتیم که آقا مرتضی قربانی محبت کردند آن را به ما دادند؛ همان اردوگاه شهید بیگلو که ما بعداً اسمش را کوثر گذاشته بودیم و همچنین دوکوهه را به شهید کلهر تغییر نام دادیم. این بچه‌ها برای عملیات‌ها، این پیاده‌روی را داشتند. چند روز رفت‌وآمد بچه‌ها طول می‌کشید. این بعداً در کربلای۴ خیلی به ما کمک کرد. آمادگی جسمانی بچه‌ها مهم بود. هر صبح، صبحگاه داشتیم.

نکته نهم (انتخاب فرمانده اصلح): وقت خواب برای فرماندهان خیلی مهم نبود که چه ساعتی از شب و چه ساعتی از روز باشد. هر ساعتی که درواقع کاری مهم در پیش رو نداشتیم استراحت می‌کردند. تقسیم کار می‌کردیم که کارها را ثبت کنیم. هرکسی براساس انتظاری که از او بود باید این تکلیف را خوب انجام دهد. دو تا دوربین داشتیم که خیلی چیز ویژه‌ای نبود. ای‌کاش دوربین‌های مدرن امروز بود که خیلی مؤثرتر می‌توانست باشد. یکی از این دوربین‌ها در اختیار اطلاعات و عملیات و تخریب بود. دائماً یک کسی به من می‌گفت چرا به اینها دوربین می‌دهید. بچه‌های اطلاعات و عملیات و تخریب هر آنچه برداشت می‌کردند که اگر توانسته باشند فیلم هم بگیرند، می‌آمدند در یک منطقه بازسازی‌شده، شبیه‌سازی‌شده را اجرا می‌کردند. این را سعی می‌کردند با واقعیت تطبیق بدهند. مثلاً چقدر عمق میدان مین‌هاست؛ فاصله کمین‌ها چطوری است؛ فاصله سنگرها چطوری

است؟ برای عبور از این موانع بعضاً بین بچه‌ها گزینش می‌کردند که چه کسی می‌تواند از این معبر برود. ما هیچ‌وقت عملیات را به گردان نمی‌دادیم. محور جنگ، گردان نبود؛ ما به فرمانده گردان مأموریت می‌دادیم. آن‌قدر در اتاق جلسات در قرارگاه تاکتیکی بحث می‌کردیم تا ببینیم کدام فرمانده برای این راهکار، برای این مسیر، برای این هدف، مؤثرتر و علاقه‌مندتر است؛ این درمی‌آمد. بعضی وقت‌ها مثلاً می‌دیدم که ما باید این فرمانده را بگذاریم. اینجا پیچیدگی زیاد بود. آن‌قدر می‌چرخاندم و می‌چرخاندمش در این بحث‌ها تا همه بگویند این برای این کار بهتر است.

نکته دهم (استفاده مناسب از آتش): از آتش حداکثر استفاده را می‌کردیم. من استفاده از آتش زیاد را از برادر مرتضی قربانی یاد گرفتم. آتش‌های مستقیم و آتش‌های منحنی را هرچقدر که می‌شد برای شکستن خط انجام داد، تلفات را کم می‌کرد، منتها هدایتش مهم بود. این هدایت با بچه‌های آموزش نظامی بود که در این کار زبده‌تر از بقیه بودند. حتماً همه گردان‌ها یک دسته ادوات داشتند. یک وقتی ما آمدیم خمپاره ۸۱ به گردان‌ها دادیم، دیدیم نمی‌توانیم. گردان‌های ما باید سبک‌بال باشند؛ اگر اینها را سنگین کنیم نمی‌توانند. به آنها در حد اس.پی.جی، دوشکا و خمپاره ۶۰ دادیم و خمپاره ۸۱ را کم کردیم؛ یعنی دیدیم اگر فرمانده اینها قرار باشد همه این آتش‌ها را هدایت کند، باید خودش عقب باشد و آن استراتژی که فرمانده باید جلوتر از نیروها باشد، اتفاق نمی‌افتد. به نظرم اینها کمک می‌کرد.

نکته یازدهم (رعایت حفاظت اطلاعات): علی سیف‌اللهی که در شناسایی اسیر شد، چند سالی در اسارت باقی ماند و در سال ۶۹ آزاد شد. من گهگاه ایشان را می‌بینم. گفتم آخرین وضعیت؟ گفت اینها هنوز دنبال این بودند که این واقعاً پاسدار بوده که از اروندرود عبور کرده یا سرباز ژاندارمری؟ گفت ما هنوز به اسم سرباز ژاندارمری خود را معرفی می‌کردیم، ولی در این اواخر در یک تفحص‌هایی احتمال اینکه ما پاسدار باشیم را می‌دادند.

نکته دوازدهم (توجیه کامل نیروها توسط فرمانده): مأموریت لشکر سیدالشهدا(ع) که قرارگاه برایش تعیین تکلیف کرده بود، عملیات تک پشتیبانی و پاتک فریب بود. منطقه اصلی عملیات والفجر ۸ در فاو بود، ولی برای اینکه توجه دشمن به جزیره ام‌الرصاص که در نزدیکی بصره قرار دارد معطوف شود و احساس کند که اینجا محور اصلی عملیات است مثل کربلای ۴ که سال بعدش اتفاق افتاد. لذا در زمینه توجیه نیروها، بچه‌ها نگاهشان به دهان و توجیهات فرمانده است. معمولاً برای آماده‌سازی بچه‌ها به‌دفعات با آنها صحبت می‌کردیم. یک بار در صبحگاه، یک بار در نمازخانه. من در قرنطینه با آنها شفاف صحبت می‌کردم، چون اینها به جایی، به کسی دسترسی نداشتند؛ بعد هم هم‌قسم و هم‌پیمان بودیم. بسیجی‌ها معتقدند اگر توجیه بشوند یقیناً اگر از ما بهتر عمل نکنند حتماً هم‌سطح پاسدارها

**بسیجی‌ها معتقدند اگر توجیه بشوند یقیناً اگر از ما بهتر عمل نکنند حتماً هم‌سطح پاسدارها و در مواردی از ما بهتر عمل می‌کنند؛ چون آنها تکلیف‌مدار عمل می‌کنند. شاید ظاهراً آراستگی نداشتند، ولی در اجرای انضباط در دفاع مقدس ستودنی بودند.**

و در مواردی از ما بهتر عمل می‌کنند؛ چون آنها تکلیف‌مدار عمل می‌کنند. شما هیچ ارتشی در گیتی را شبیه بسیجی‌ها در نظم و انضباط نمی‌بینید. شاید ظاهراً آراستگی نداشتند، پیراهن ما یک رنگ بود، شلوار ما یک رنگ دیگری بود، یکی پوتین داشت، یکی کتانی داشت، ولی در اجرای انضباط در دفاع مقدس ستودنی بودند.

نکته سیزدهم (آمادگی و عملکرد مؤثر گردان غواص): ۴/۵ کیلومتر وسط جزیره خط حد ما بود. دست راست ما، تیپ ۲۱ امام رضا(ع) و دست چپ ما، تیپ ۱۸ الغدیر بود و هر ۳تا تیپ به اهدافمان رسیدیم. ما برای تصرف ۴/۵ کیلومتر هدف، ۱۲۰۰ متر سرپل پیش‌بینی کرده بودیم که باید غواص‌ها خط‌شکنی می‌کردند و نمی‌شد غیر غواص نیرو به آنجا برسد. در کوششی که خدا کمک کرد و امداد غیبی خدا به فریاد رسید، غواص‌ها توانستند به پشت سر نیروهای در خط دشمن بروند. هم‌زمان که خط تصرف شد، عمده قوای ما با قایق می‌آمدند روی پل و اسکله خیبری و کوثری. پل کوثری به این پل‌های به عرض یک متر تا یک متر و ۲۰ سانت می‌گفتند و پل‌های خیبری عرضشان حدود ۳ تا ۳/۵ متر بود. اینها را برای اسکله ایجاد کردند؛ چون در ساحل باتلاق است و اگر اسکله درست نشود رزمنده‌هایی که از روی قایق می‌آیند پایین که از این اسکله‌ها به‌سمت مواضع بروند با مشکل مواجه می‌شوند. باید با تصرف ۱۲۰۰ متر سرپل اولیه عمده قوا حرکت می‌کرد و ادامه عملیات را بقیه گردان‌ها به عهده می‌گرفتند. سلاح و بی‌سیم واترپروف شد و عایقی رویش کشیده شد که آب واردش نشود؛ چون اگر آب وارد اسلحه می‌شد شلیک نمی‌کرد. درضمن، موقع تمرینات من خودم لباس غواصی را اولین بار همان سال وقتی‌که از عرض کارون عبور کردم پوشیدم. منطقه شبیه‌سازی‌شده ما رودخانه دز در دزفول بود و بعد به عملیات که نزدیک شدیم به ام‌نوشه منتقلش کردیم. اینجا تمرین حقیقی بود. این غواص‌ها در مناطق شبیه‌سازی‌شده براساس اطلاعاتی که جمع‌آوری شده تمرینات خود را در شرایط مهتاب و غیرمهتاب انجام می‌دادند. اینجا دیگر میدان رزم است. درواقع همه‌چیز واقعی است. غواص‌هایی که می‌روند جمعیت زیادی هستند، یعنی اروند را می‌پوشانند. ۱۲۰ کیلومتر از منطقه اروند از دهانه اروند تا ام‌الرصاص منطقه درگیری عملیات بود. از یک بخش نیرو عبور نمی‌دادیم، اما بخشی که نیرو عبور می‌کرد، متأثر بود. غواص‌ها برای این کار کاملاً مهیا شده بودند و این به ما برای کربلای۴ و ۵ کمک کرد. این غواص‌ها توانستند کمک مؤثری برای عملیات بعدی باشند.»

## لشکر ۱۰ سیدالشهدا(ع) در عملیات کربلای۴

سردار علی فضلی بعد از توضیح و بررسی عملیات والفجر۸، به تشریح نقش لشکر ۱۰ سیدالشهدا(ع) در این عملیات پرداخت و گفت: «من درباره کلیت عملیات کربلای۴ صحبت نمی‌کنم؛ فقط عملکرد لشکر ۱۰ سیدالشهدا(ع) را توضیح می‌دهم. ما در عملیات کربلای۴ مأموریت داشتیم در عبور از رودخانه اروند، پشتیبان

سردار سرتیپ علی فضلی فرمانده لشکر ۱۰ سیدالشهدا(ع) در دوران دفاع مقدس، اردوگاه میثاق آبادان، اردیبهشت ۱۳۹۵.

لشکر ۴۱ ثارالله(ع) باشیم. در این عملیات، ما زیرمجموعه قرارگاه قدس بودیم. سردار عزیز جعفری فرماندهی این قرارگاه را به عهده داشت. درضمن، مدتی قبل از عملیات کربلای۴، لشکر۱۹ فجر و لشکر۵۷ حضرت ابوالفضل(ع) در منطقه عملیاتی کربلای۵ (شلمچه) به‌عنوان تک پشتیبانی به دژ زدند. خط پدافندی شلمچه را از لشکر۷ ولی‌عصر(عج) تحویل گرفته بودیم. نزدیک این عملیات (کربلای۴) خط حدی که به ما داده بودند باز قریب به ۶ ماه فرصت داشتیم. عبور از رودخانه اروند و جزیره ام‌الرصاص، خط حد لشکر ۴۱ ثارالله(ع) بود. برای این کار باز در این ۶ ماه کار آماده‌سازی، آموزش، ممارست و تمرین، هماهنگی، شناسایی و طراحی و همه این اتفاقات باید انجام می‌شد. ما در عملیات کربلای۴، توسعه وضعیت داشتیم. تعداد گردان‌ها افزایش پیدا کرده بود. اینجا در قالب لشکر ۱۰ سیدالشهدا(ع) توفیق خدمت و حضور در این عملیات حاصل شده بود. لذا باید در عبور از خط حد لشکر ۴۱ ثارالله(ع) با فاصله اندکی در خرمشهر مستقر می‌شدیم. اردوگاه ما این بار در اطراف مسجد جامع خرمشهر بود. ۴ گردان سنگین با سایر واحدهای پشتیبانی رزم حدود ۳۰۰۰ رزمنده باید در اینجا استقرار پیدا کنند. یک عقبه ۲۰ کیلومتری در خرمشهر زیر پل‌های هفت و هشتی و تعدادی سنگر از قبل در اینجا پیش‌بینی کرده بودیم. آرام‌آرام به بحث آمادگی‌ها رسیدیم. برادر محسن (رضایی) یک تدبیری را ابلاغ کردند؛ آن تدبیر این بود که همه فرماندهان لشکرها ـ که در همه لشکرها این اتفاق افتاد ـ باید تا پایین‌ترین سطح فرماندهان جلسه بگذارند و رأساً یک‌به‌یک گزارش بدهند. باید فرماندهان تیپ، فرمانده گردان‌ها، فرمانده گروهان‌ها، فرمانده دسته‌ها، قسمت‌ها، بخش‌ها و هرکسی که در این عملیات مأموریتی بر عهده‌اش گذاشته شده بود، در حضور فرمانده لشکر گزارش بدهد. یک چیزی قریب به ۱۰۰۰ گزارش در اینجا اخذ

شد. مفهوم این حرف این است که وقتی هزارتا گزارش را فرمانده لشکر دریافت می‌کند، با هزارتا فرمانده در سطوح مختلف حرف می‌زند، تجربیات و طرح آنها را دریافت می‌کند، معمولاً از یک منظر بالاتر تدبیرش را می‌گوید، توصیه‌هایش را می‌گوید. اعتقاد خودم این بود که برای عملیات کربلای۴ قریب به هزار فرمانده لشکر داریم. وقتی آمدند در قرنطینه قرار گرفتند، دیگر هیچ‌کسی از قرنطینه بیرون نمی‌رفت. شب و روز این جلسات پشت سر هم تکرار می‌شد. طرح منظر و ماکت بسیاری درست کردیم. قرار شد بعد از ام‌الرصاص در بخش جنوبی بصره به ما خط حد بدهند، بعد آنجا واحدهای ما عملیات انجام دهند. بچه‌ها برای کربلای۴ در آمادگی فوق‌العاده‌ای قرار دارند. اینجا برد ۳۲۰ کیلومتر راه‌پیمایی از پادگان دوکوهه و شهید کلهر تا اردوگاه کوثر برای تمام گردان‌ها اتفاق افتاده است. همه باید یک‌بار این راه‌پیمایی برد بلند را داشته باشند. اگر نداشته باشند اصلاً اجازه ورود به عملیات را نمی‌دهند. وقتی رقابت سالم است همه سعی می‌کنند از همدیگر سبقت بگیرند. سبقت‌ها برادرانه است و غروری به کسی دست نمی‌دهد. همه احساس می‌کنند آمادگی جسمانی تعیین‌کننده است. در این عملیات آمادگی جسمانی بالا بود. آمادگی روحی بچه‌ها فوق‌العاده بود.»

**برادر محسن (رضایی) ابلاغ کردند که همه فرماندهان لشکرها باید تا پایین‌ترین سطح فرماندهان جلسه بگذارند و رأساً یک‌به‌یک گزارش بدهند. یک چیزی قریب به ۱۰۰۰ گزارش در اینجا اخذ شد. مفهوم این حرف این است که وقتی هزارتا گزارش را فرمانده لشکر دریافت می‌کند، و طرح آنها را دریافت می‌کند.**

## مواخذه فرمانده لشکر در عملیات کربلای۴

سردار فضلی در ادامه سخنان خود درباره آمادگی برای اجرای عملیات کربلای۴ اظهار کرد: «به ما می‌گفتند شما موج دوم هستید. برادرهای آمار پشتیبانی درک درستی از موج اول و دوم نداشتند که فاصله اینها یک ساعت است، دو ساعت است. وقتی‌که خطی شکست، می‌گویند یگان دنبال پشتیبان حرکت کند و مأموریت خودش را انجام دهد. وقتی‌که قایق‌های سنگین عاشورا را به ما دادند موتورهایشان باید حداقل ۲، ۳ روز روی آب روشن باشد تا آب‌بندی شوند؛ چون همه شناورها نو و صفرکیلومتر بود. هرچه ما به قرارگاه مراجعه می‌کردیم نمی‌توانستند تشخیص بدهند که فرقی بین موج اول و دوم نیست. به ما جرثقیل نمی‌دادند. این شناورها را فرستاده بودیم. شناورها را سوار بر کفی آوردیم. جرثقیل سنگینی نیست که اینها را پایین بیاوریم و در آب بیندازیم. به ما می‌گویند شما موج دوم هستید. من دیدم این‌جوری که نمی‌شود. این تکه را می‌خواهم برای انضباط در جبهه و جنگ بگویم. من برای کربلای۴ به مؤاخذه کشیده شدم، چرا؟ ما گفتیم بروید جرثقیلی که در جاده می‌رود را بگیرید و بیاورید، فقط مال یگان‌ها نباشد. باید جرثقیل‌های قرارگاه را بگیرید و این قایق‌ها را در آب بیندازید. دست بر قضا جرثقیل قرارگاه صراط به پست ما خورد. جرثقیل صراط را آوردند قایق‌ها را در آب انداختند. سردار قاآنی برای پیگیری آمد، دیدم خیلی عصبانی است. به شهید کلهر گفتم حاج عبدالله شما برو یک‌خرده نرمش کن،

بعد من ایشان را ببینم. حالا این جرثقیلشان را آورده‌ایم و قایق‌ها را در آب انداخته‌ایم و خیالمان ازجهت آمادگی رزم برای پشتیبانی راحت است. حالا می‌رسد به نیرویی که باید جابه‌جا شود، باز هم همین اتفاق افتاد؛ می‌گویند شما موج دوم هستید. برای دادن کمپرسی و جابه‌جایی نیرو، باز کار سخت شد. ما اجباراً به برادرها گفتیم بروید جاده را ببندید و کمپرسی‌ها را بیاورید؛ فقط کمپرسی یگان‌ها نباشد، چون آنها مثل ما درگیر مأموریت‌اند. هر کمپرسی که مال قرارگاه بود را بیاورید و نیروها را جابه‌جا کنید. ۵۰۰ - ۶۰۰ دستگاه کمپرسی آن شب از جاده آوردیم و نیروهایمان را در زمان‌بندی تعیین‌شده پای‌کار آوردیم. فرداصبح من را خواستند. آقای هاشمی رفسنجانی و برادر محسن رضایی گفتند که می‌گویند شما جاده را بستید، می‌گویند جرثقیل و کمپرسی گرفتید. گفتم درست است. گفت درسته؟ گفتم بله آقا، درست است؛ تازه دقیقش این است که حدود ۶۰۰تا کمپرسی گرفته‌ایم. گفت دلیلش چیست؟ گفتم یک سؤالی دارم؛ اگر یگان برای انجام عملیات آماده نمی‌شد، با ما چه‌کار می‌کردید؟ ما که ۲ یا ۳ ساعت بعد از شکستن خط باید وارد عمل شویم فرقی بین مرحله اول و دوم وجود ندارد. اگر یگان ما آماده نمی‌شد، پای‌کار نمی‌آمد، شما بنده را برای همین کار که چرا شما یگان را پای‌کار نبردید، مؤاخذه می‌کردید. یک نگاهی به هم کردند گفتند بله، همین‌طور است. گفتم ما پیشگیری کردیم. این درک برای بچه‌های پشتیبانی یک‌خرده ضعیف بود. به همدیگر نگاه کردند و گفتند دارد درست می‌گوید. گفتند برو، ولی دیگر تکرار نشود. آمدیم پای‌کار. آن شب محل استقرار گردان‌هایمان تا اسکله کمتر از ۱۰۰ متر بود؛ بنابراین باید از کارون عبور می‌کردیم. فاصله ما تا اسکله ۱۰۰ متر بود؛ آنجا هم به‌اندازه پیش‌بینی کرده بودیم که بچه‌ها با سرعت بیایند سوار قایق شوند.»

**آگاهی دشمن از زمان عملیات و عدم‌الفتح آن**

سردار فضلی در ادامه سخنرانی خود درباره عملیات کربلای۴ افزود: «پیش‌بینی زمان‌بندی را کردیم که بتوانیم به‌محض‌اینکه آنجا خط را شکستند، ما حرکت کنیم. این اتفاق آن شب نیفتاد. حوادثی اتفاق افتاد. آن شب برای شروع عملیات به ما گفتند شما از حوالی ساعت ۱ شب آمادگی داشته باشید؛ یعنی تا حوالی ساعت ۱ طبیعتاً با ما کاری نداشتند. ما همه پیش‌بینی‌ها را برابر تدبیر قرارگاه انجام داده بودیم. اتفاقات داخلی رخ داد. شهید یدالله کلهر که استاد و معلم اخلاق بنده بود، اصرار کرد که شما استراحت کنید. گفتم حاج یدالله من خوابم نمی‌برد. گفت عملیات که شروع شود، باید چند شبی بیدار بمانید. گفتم ان‌شاءالله بیدار می‌مانیم.

**دشمن شروع به بمباران شبانه فیلرها و منورهای هواپیما کرد. فیلر هواپیما ۱۲-۱۰ دقیقه روشنایی وسیعی را ایجاد می‌کند. فیلرهای فراوان، آتش فراوان و پرحجم. آرام‌آرام شروع کرد به شیمیایی‌زدن. شهید کلهر گفت در قرارگاه دارند تصمیم می‌گیرند بر اینکه عملیات نگرفته و برای عقب‌نشینی تصمیم‌گرفته‌اند.**

اصرار ایشان که باید با آمادگی باشید، درست بود؛ من یک‌خرده طفره می‌رفتم. یکی دوتا از مسئولان ما آقای بابائیان و برادر سلطان‌علی امامی آن شب آمدند در قرارگاه ما که روبه‌روی مسجد جامع بود و اصرار زیادی کردند که فلانی هر کار شخصی که دارید بگویید ما برایتان انجام دهیم. گفتم کاری ندارم. قسم دادند. دیدم نه واقعاً از ته دلشان می‌خواهند یک خدمتی کرده باشند. گفتم بچه‌ها من یک ده روزی است که نتوانسته‌ام سرم را بشویم و استحمام بکنم، چون موهایم چرب است یک روز در میان باید سرم را می‌شستم. گفتند همین؟ گفتم بله، برایم یک کتری آب ولرم و یک شامپو بیاورید. اینها محبت کردند شامپو آوردند و سرم را شستم و سرحال‌تر شدم. ولی شهید کلهر هنوز هوشیار بود که من باید بخوابم و کوتاه نمی‌آمد. من می‌خواستم جوری قانعش کنم. بی‌سیم کنارم روشن بود. درگیری شروع شده و چند دقیقه‌ای از درگیری گذشته بود. روی شبکه اخبار خودی عدم‌موفقیت منتشر نشد. از سروصداها مشهود بود که خط شکسته نشده است. شهید کلهر که ما را ول نمی‌کرد. گفتم حاج یدالله برو قرارگاه ببین چه خبر است؟ او رفت قرارگاه، ما سرحال شده‌ایم و بیدار نشسته‌ایم و روی شبکه داریم گوش می‌دهیم. دیدم خط شکسته نشده است. فشار از هر زاویه‌ای هست. چند جایی خط شکسته شده، ولی عمده یگان‌ها با عدم‌الفتح مواجه شده‌اند و الحاق‌ها برقرار نشده است. پشت سرش شناورها نمی‌توانند در جریان باشند و خیلی اتفاقات دیگر. دشمن شروع به بمباران شبانه فیلرها و منورهای هواپیما کرد. فیلر هواپیما ۱۲-۱۰ دقیقه روشنایی وسیعی را ایجاد می‌کند. فیلرهای فراوان، آتش فراوان و پرحجم. آرام‌آرام شروع کرد به شیمیایی‌زدن. شهید کلهر گفت در قرارگاه دارند تصمیم می‌گیرند بر اینکه عملیات نگرفته و برای عقب‌نشینی تصمیم گرفته‌اند. گفتم حالا که تصمیم به ما ابلاغ نشده. به آمادگی‌های ما هم خدشه‌ای وارد نمی‌شود؛ هر آنی که نیاز باشد برابر آن جدول با آمادگی کامل عمل می‌کنیم.»

## دستور عقب‌نشینی در عملیات کربلای ۴

سردار فضلی درخصوص عدم‌الفتح عملیات کربلای ۴ گفت: «درحالی‌که هنوز وارد عمل نشده‌ایم، ساعت ۴ صبح تصمیم قطعی برای عقب‌نشینی ابلاغ شد. ما با همه اعضای قرارگاه تیپ ۳ باید وارد عمل می‌شدیم. آن شب شهید کلهر، شهید میررضی، مرحوم سردار پروین، سردار نوجوان، سردار خالقی جانشین تیپ ۳ گفتند که عقب‌نشینی است. ما بلافاصله جلسه گذاشتیم که چطور و به چه کیفیت عقب بکشیم. حدود ۲۰ کیلومتر عقب‌تر، برای اینکه پشتیبانی بچه‌ها را جابه‌جا کنند، یک زمانی محاسبه کردیم؛ سوار بر خودرو شدن یک‌زمانی را می‌طلبد. من فکر کردم به مصلحت ما نیست اگر ما در اینجا معطل کنیم و زیر آتش تلفات بدهیم، از توان رزم برای نبرد کم شده و این بی‌تدبیری است. جمع‌بندی جلسه این شد که برادرهای هر گردانی به ستون با فاصله حدود ۲ متر، بدو رو باید تا آن محل ۲۰ کیلومتر بدود. تمام این ۴ گردان بدو رو حرکت

سردار سرتیپ علی فضلی فرمانده لشکر ۱۰ سیدالشهدا(ع) در دوران دفاع مقدس، اردوگاه میثاق آبادان، اردیبهشت ۱۳۹۵.

کردند. قایق‌هایمان را فرستادیم از پیچ کارون آمدند در محل‌های امنی که برایشان پیش‌بینی شده بود و در مقرشان اسکله‌ها را جمع کردند. در این ۲۰ کیلومتر اگر آمادگی جسمانی بچه‌ها بالا نبود اصلاً شدنی نبود، ولی هیچ‌کسی تردید نداشت که این مسافت را باید با سرعت به عقب برگردیم. بچه‌ها پیاده به‌سمت اردوگاه آمدند. آخرین نفرات ما تقریباً حوالی ساعت ۶ صبح به اردوگاه رسیدند. از فرماندهان ازجمله سردار خالقی گهگاه ماسک را درمی‌آوردند و داد می‌زدند. مرحوم سردار پروین کمی شیمیایی شد. سردار خالقی شیمیایی شد و روی زمین ولو شد. چند نفر از بچه‌ها آمدند حسین خالقی را جابه‌جا کنند. یعنی شرایط این‌طوری بود. واحدها همه پیاده رفتند تا آن بنه‌ای که در عقب داشتیم. ما در کربلای۴ فقط یک شهید دادیم، آن هم شهید عیسی بود.»

## ارزیابی عملیات کربلای۴ و تصمیم به اجرای عملیات کربلای۵

سردار فضلی در ادامه به بررسی و ارزیابی عملیات کربلای۴ پرداخت و اظهار کرد: «وقتی پرونده کربلای۴ بسته شد، با تلفاتی که به سپاه اسلام وارد شد (شهید، مجروح و مصدوم شیمیایی)، جلسه‌ای در قرارگاه خاتم‌الانبیا(ص) در حضور جانشین فرمانده معظم کل قوا و برادر محسن رضایی و فرماندهان قرارگاه‌ها و لشکرها و تیپ‌های مستقل تشکیل شد. در آنجا ۳ شبانه‌روز جلسات به درازا کشیده شد. موارد زیر مورد بحث و بررسی قرار گرفت: اول، شکست در کربلای۴ ارزیابی شد که به چند دلیل شکست خوردیم. یک استراتژی را از حضرت امام(ره) دریافت کرده بودیم - در عملیات قبل هم این‌گونه بود - استراتژی امام این بود که ما از باب تکلیف و ادای دین به جبهه آمده‌ایم، شکست و پیروزی برای ما مهم نیست. دوم، مناطق مورد ارزیابی قرار گرفت. از مناطق غرب و جنوب و حتی از

شمال‌غرب هم گزارش‌هایی را آوردند که آنجا می‌شود این عملیات را انجام داد. بعد از ۳ شبانه‌روز بحث و تبادل‌نظر و تصمیم برای انجام عملیات گرفته شد.»

## خط حد لشکر ۱۰ در کربلای ۵

سردار فضلی در ادامه سخنرانی خود به عملیات کربلای ۵ و نقش لشکر ۱۰ سیدالشهدا(ع) پرداخت و گفت: «در شب اول، قرارگاه کربلا به فرماندهی آقای احمد غلامپور باید با چند لشکر عمل کنند. ما جناح راست این یگان‌ها قرار گرفته‌ایم. ۵/۵ کیلومتر زدن به دژ شلمچه خط حد ماست. در قرارگاه کربلا شب اول چندین یگان سمت راست ما باید عمل کنند و از کانال ماهی عبور کنند. ما از کوت سواری به‌سمت جاده شلمچه و یک‌خرده جلوتر [باید وارد عمل می‌شدیم]، ۵/۵ کیلومتر خط حد لشکر سیدالشهدا(ع) در زدن به دژ شلمچه است. خدای من عجب روزی بود که سابقه نداشت. این بار من دسترسی به عقبه دشمن دارم. این بار باید تک جبهه‌ای و تک رودررو بکنیم. خیلی آزمایش سختی است، ولی خداوند عجب روزی [قسمت ما] کرده است. سمت چپ ما آن شب یگان عمل نمی‌کرد. این هلالی‌ها و نونی‌شکلی‌ها پشت دژ شلمچه یک مقدار ارتفاع بلندتری داشتند که محافظت از دژ شلمچه را به عهده داشتند. دهانه یکی از این نونی‌شکل‌ها ۲۰۰ تا ۲۵۰ متر بود و یکی‌شان ۴۰۰ تا ۴۵۰ متر بزرگی دهانه‌اش بود. مأموریت اخذ شد و جلسه تمام شد و برگشتیم. در قرارگاه کربلای ۴ همان شب جلسه ستادی و هماهنگی و شور را گذاشتیم.»

**پیش از آغاز عملیات کربلای ۵، حدود ۴-۳ ماه بود که خیلی از بچه‌های لشکر مرخصی نرفته بودند. اولین گردانی که وارد صبحگاه شد گردان حضرت زینب(س) بود؛ این بچه‌ها پوتین‌ها و جوراب‌ها را از پاهایشان درآورده‌اند، بعضی‌ها کفن پوشیده‌اند. در طوماری نوشته‌اند ما اهل کوفه نیستیم و شما را تنها نخواهیم گذاشت.**

## شناسایی‌های لشکر ۱۰ در کربلای ۵

سردار فضلی درباره شناسایی‌های لشکر ۱۰ سیدالشهدا(ع) در عملیات کربلای ۵ اظهار کرد: «همان شب ۲، ۳ تیم از بچه‌های اطلاعات و عملیات با محوریت شهید غلام کیانپور برای شناسایی رفتند. خط پدافندی هم در اختیار لشکر بود. اذان صبح وعده ما بود که قبل از روشنایی برگشته باشند و گزارش آخرین وضعیت قبل از اینکه برای استراحت بروند، دریافت شود. اولین شب شناسایی بود و بچه‌ها برای شناسایی رفتند و صبح قبل از روشنایی رسیدند در محلی که پشت خط وعده داشتیم. در قرارگاه دیدم آقای غلام کیانپور خیلی خوشحال است؛ گفت دیشب خیلی خدا کمک کرد. از کمین عراقی‌ها عبور کردیم و بین ما تا دژ ۳ کیلومتر آب‌گرفتگی و باتلاق بود، عراقی‌ها ۲ ردیف خط کمین داشتند و کمینشان پیوسته بود. گفت از کمین‌ها عبور کردیم، رفتیم به ۲۵۰ متر سیم‌خاردار حلقوی برخوردیم. کمی از آنها باز کردیم، دیدیم که شاید به روشنایی برخورد کنیم و تکمیل شناسایی را برای شب‌های بعد گذاشتیم و برگشتیم. خیلی گزارش ذی‌قیمتی را بچه‌ها ارائه دادند از اینکه امکان نزدیک‌شدن به دژ فراهم شده است. شب دوم شناسایی، صبح‌هنگام بچه‌های اطلاعات و عملیات و تخریب در قرارگاه آمدند. دیدم آقا غلام خیلی خوشحال است؛ گفت دیشب خدا کمک کرده، بچه‌ها به دژ شلمچه رسیده‌اند. گفتم آقا غلام، مگر ممکن است شما شب شناسایی به دژ شلمچه رسیده باشید. عکس هوایی و

نقشه‌اش را پهن کرد و شروع کرد به توضیح‌دادن. سرگروه تیم‌هایی که برای معبری رفته‌اند یکی‌یکی شرح می‌دادند. من پیچاندم شاید یک نقطه ضعیفی پیدا بشود و شناسایی اینها را بتوانیم زیر سؤال ببریم. خدا شاهد است هرچه توضیح می‌دادند، دقیق و درست بود، اما نکته‌اش اینجا بود که همه شهدا شبیه هم بودند، حالا این یکی‌اش بود که ما متوجه شدیم. شهید کیانپور نمی‌گفت من رفته‌ام؛ می‌گفت بچه‌ها رفته‌اند شناسایی کرده‌اند. وقتی اصرار زیاد من را دید که قبول نمی‌کنم، گفت فلانی اگر بگویم دیشب من خودم در شناسایی شرکت کرده بودم، قبول می‌کنی؟ گفتم به‌والله دنبال همین یک بخش بودم که چه کسی رفته شناسایی را انجام داده است و این آقا غلام می‌گوید دیگران رفته‌اند؟ گفتم بچه‌ها، حق ندارید استراحت کنید. گزارش را که گرفتیم داغ به داغ با آقا محسن تماس گرفتم که یک پیروزی است؛ کار شناسایی دژ اتفاق افتاده است. من گفتم حتماً آقا محسن ما را می‌پیچاند و به این سادگی نمی‌پذیرد و بهتر است من این سرتیم‌های اطلاعات را با خودم ببرم. سرگروه‌ها را به سنگر اطراف بردم و رفتم خدمت آقا محسن. آقا محسن گفت غیرممکن است که شب شناسایی به دژ شلمچه رسیده باشند. گفتم این راهکار. و توضیحاتی را که خوب گرفته بودم خوب منتقل کردم. بعد احساس کردم که فرمانده هنوز دلش قرص نیست. برای تصمیم‌گیری فرمانده باید دلش قرص باشد، تعیین کند، باور کند. گفتم آقا اجازه می‌دهید خود بچه‌های اطلاعات و عملیات و تخریب که دیشب رفتند شناسایی را بیاورم. گفت مگر آورده‌اید؟ گفتم بله، با همه خستگی آنها را آوردیم. بچه‌ها آمدند خودشان برای آقا محسن گزارش دادند و ایشان پذیرفت. الآن شده است نهم دی‌ماه؛ یعنی ۲ شب شناسایی کردیم و قرار است که شب‌های بعد کار شناسایی را تکمیل کنیم. هنوز هم کسی با رزمنده‌هایمان حرف نزده است. من یک پرانتزی باز کنم یک سری به رزمنده‌ها بزنیم بعد برگردیم به ادامه کار شناسایی. شب سوم آنها رفته‌اند برای شناسایی من هم آمده‌ام به‌سمت اردوگاه کوثر، همان شهید بیگلری.»

## حال‌وهوای لشکر ۱۰ سیدالشهدا(ع) در پادگان کوثر قبل از عملیات کربلای۵

سردار فضلی در ادامه با توصیف حال‌وهوای لشکر ۱۰ در شب قبل از عملیات افزود: «نیمه‌های شب به اردوگاه کوثر رسیدم. همان موقع فرمانده گردان‌ها را احضار کردم و گفتم فردا صبحگاه داریم. در صبحگاه راجع‌به عملیات کربلای۴ باهم صحبت کنیم و برای عملیات بعدی هم آمادگی بچه‌ها را از آنها دریافت کنیم. هنوز کسی با این بچه‌ها حرف نزده است؛ درحالی‌که این بچه‌ها قریب به ۶ ماه برای این عملیات کار آماده‌سازی انجام داده‌اند. حدود ۴-۳ ماه بود که مرخصی بچه‌ها در نوسانات زمان عملیات کربلای۴ عقب‌افتاده است خیلی‌ها مرخصی نرفته‌اند. ۲۰ روز هم قبل از عملیات کربلای۴، اینها در قرنطینه قرار گرفته‌اند و هیچ ارتباطی با پشت جبهه ندارند. از کربلای۴ تا الآن حدوداً ۵ یا ۶ روز دارد می‌گذرد، تازه آمده‌ایم با رزمنده‌ها حرف بزنیم. صبح در روشنایی هوا اردوگاه ما همچون یک جنگل بود. هر صبح اردوگاه را مه غلیظی می‌پوشاند.

**در صبحگاه یک‌دفعه به خودم آمدم؛ حالا من دارم این حرف‌ها را می‌زنم، نکند کسی بخواهد برگردد و حالا توی رودربایستی قرار بگیرد. گفتم برادرها من لحظاتی به سمتی نگاه می‌کنم، هرکسی آمادگی ندارد می‌تواند از صف ما جدا شود. وقتی به جمعیت برگشتم خدا شاهد است حتی یک نفر هم نرفته بود.**

صبح‌های اهواز سرد و خشک است. چند تا میهمان در اردوگاه وارد شدند. مرحوم حاج‌آقا متقی کاشانی امام‌جمعه گچساران از استان کهگیلویه و بویراحمد که در جبهه همواره به ما سرکشی می‌کرد، آن شب اتفاقی وارد اردوگاه ما شد. گفتم ممکن است چند دقیقه برایمان صحبت کنید. حاج‌آقا متقی پذیرفت و گفت برویم محوطه در میدان صبحگاه باشیم. هنوز هوا گرگ‌ومیش است. خدایا در این اردوگاه کوثر چه اتفاقی افتاده است؟ همه گردان‌ها برای خودشان رجز می‌خواندند و شعار می‌دادند. در این اردوگاه کوثر از اقصی‌نقاط اردوگاه صدای شعار و رجز گردان‌ها به گوش می‌رسید. ما هم کسی را نمی‌دیدیم. با حاج‌آقای متقی رفتم صبحگاه. در بدو ورود به صبحگاه ۲تا گردان غواص آبی و خاکی داشتیم؛ گردان حضرت زینب(س) و گردان حضرت علی‌اکبر(ع). سردار معز خادم حسینی حالا ارتقا پیدا کرده و شده فرمانده این گردان و سردار حمید تقی‌زاده فرمانده گردان حضرت علی‌اکبر(ع) است. ۱۲۰۰ غواص تربیت شده است. البته ما لباس غواصی این‌قدر نداریم، ولی ۱۲۰۰ غواص تربیت‌شده برای کار عملیات آبی و خاکی و عبور از رودخانه آماده شده‌اند و این اتفاق مبارک افتاده است. دیدم اولین گردانی که وارد صبحگاه شد گردان حضرت زینب(س) بود؛ همین گردان خط‌شکنی که غواص است، اما حس‌وحالشان با ماه قبل کمی فرق می‌کند. دیدم این بچه‌ها پوتین‌ها و جوراب‌ها را از پاهایشان درآورده‌اند، بعضی‌ها کفن پوشیده‌اند و یک طومار بزرگ را پیش رو دارند. در طومار مضامینی نوشته شده است، ازجمله اماما، ما اهل کوفه نیستیم و شما را تنها نخواهیم گذاشت. هنوز چیزی به اینها نگفته‌ایم. این حس قشنگ بچه‌ها ستودنی است. دیدم گردان حضرت علی‌اصغر(ع) هم آمد و همین حس‌وحال را دارد. گردان حضرت علی‌اکبر(ع) آمد، همین حس‌وحال را دارد و گردان حضرت ابوالفضل(ع) همین‌طور. همین‌جوری همه گردان‌ها آمدند. بیش از ۱۰۰۰۰ رزمنده در اردوگاه کوثر داشتیم و همه به خط شدند. قرآن قرائت شد. حاج‌آقای متقی برایمان صحبت کردند. نوبت به من رسید؛ عرض کردم برادرها، علت شکست ما در کربلای۴ چه بوده است؟ یک، دو، و...، به این دلایل ما شکست خورده‌ایم. اما شکست خورده‌ایم که خورده‌ایم، برای نبرد بعدی باید خودمان را آماده کنیم. کجا و چه زمانی و چه مکانی باز حیطه‌بندی دارد. نمی‌توانیم به بچه‌ها بگوییم فقط عملیات در پیش داریم. برادرها، قریب به ۴-۳ ماه آماده‌باش بودید، قریب به ۲۰ روز قبل از عملیات در قرنطینه بودید، چند روز بعد از آن تا امروز صبح که در اردوگاه داریم باهم صحبت می‌کنیم در قرنطینه بودید. برادرها، جبهه ما جبهه عشق است. جبهه ما جبهه داوطلبی است. آمدن داوطلبی است، رفتن هم داوطلبی است. یک‌دفعه به خودم آمدم؛ حالا من دارم این حرف‌ها را می‌زنم، نکند بین این رزمنده‌ها کسی مشکل داشته باشد بخواهد برگردد و حالا با این روحیه حماسی، توی رودربایستی قرار بگیرد و کسی از این صف پا نشود برود. گفتم برادرها، من لحظاتی به سمتی نگاه می‌کنم، هرکسی آمادگی ندارد می‌تواند از صف ما جدا شود. اگر یک نفر ماند ما با همان یک نفر اعلام آمادگی می‌کنیم. وقتی به جمعیت برگشتم خدا شاهد است حتی یک نفر هم داوطلبِ برگشت به پشت جبهه نشده بود؛ همه بر عهد و پیمانشان با امام امت بودند. من این طومارها را بعداً عرض می‌کنم، بردم دفتر حضرت امام تقدیم کردم. در این صبحگاه باز اتفاقاتی افتاد که از آن عبور می‌کنم. صبحگاه تمام شد و برگشتیم به خط.»

دومین دوره انتقال تجارب فرماندهان دفاع مقدس، اردوگاه میثاق آبادان، اردیبهشت ۱۳۹۵.

## طرح مانور لشکر ۱۰ در عملیات کربلای۵

سردار علی فضلی درباره طرح مانور لشکر۱۰ در عملیات کربلای۵ گفت: «کار شناسایی و طراحی خوب جلو رفت. یکی دو روز مانده به عملیات متوجه شدیم بچه‌های مهندسی صاحب‌الزمان(عج) تیرچه دارند. رفتم خواهش کردم که ممکن است تیرچه را بدهید تا ما یک کانالی بکنیم؛ یک محل امنی باشد، چون آتش دشمن زیاد است. تیرچه را دادند و یک کانالی کندیم. بچه‌ها برای شروع عملیات براساس گردان‌ها آمدند. باید در شلمچه خط‌شکنی را غواص‌ها بر عهده بگیرند. برای گردان حضرت زینب(س) و گردان حضرت علی‌اکبر(ع) تقسیم خط و حد می‌کردیم. اینها هرکدام ۵-۴ معبر برایشان قطعی تأیید شد که ۳-۲ معبر از خود عراقی‌ها منتج می‌شد. عراقی‌ها که به‌سمت کمین می‌آمدند ما راهکارهایی آنجا دیدیم که بچه‌ها از معبر خود عراقی‌ها استفاده کنند. ۳-۲ راهکار از معبر عراقی‌ها بود و مابقی راهکارهایی بود که بچه‌ها شناسایی کرده بودند و تسلط کافی را حاصل کرده بودند. در کل این ۵/۵ کیلومتر ما هیچ جاده آسفالته‌ای نداریم، هیچ جاده خاکی نداریم. خود جاده شلمچه به طول قریب به ۳ کیلومتر به یک باتلاق تبدیل شده بود. آب‌گرفتگی شده بود. یک خاکریز از عملیات رمضان در اینجا درست شد. این ۵-۴ سال هم باران ارتفاعش را کم کرده است. چون آب‌گرفتگی بود، اطراف ما کنار خاکریزها را هر شب لایه‌روبی می‌کردیم تا یک آبراهی درست کردیم که از این آبراه قایق‌ها بتوانند حرکت کنند. ارتفاع آبراه ۸۰ تا ۹۰ سانتی‌متر بیشتر نیست. وقتی قایق را روشن می‌کنند موتور آبخور نیاز دارد و آبی هم وجود ندارد. جمع‌بندی این شد که اولاً قایق‌های سبک را اینجا بیاوریم، ثانیاً پایه موتور قایق را کوتاه کنیم و موتور بچسبد به سینه قایق تا آبخور کمتری بخواهد. ما نمی‌توانیم غیر از این راه رزمنده‌هایمان را به خط برسانیم. تنها آبراه لشکر

سیدالشهدا(ع) همین آبراه است. ما باید مستقیم به دژ می‌زدیم و برای زدن مستقیم به دژ باید از معبر عبور می‌کردیم. آب‌گرفتگی کمی با کانال ماهی فاصله داشت. ما ۲تا گردان‌هایمان، گردان حضرت زینب(س) و گردان حضرت علی‌اکبر(ع) باید رودررو تک جبهه‌ای بکنند. احتمال دادیم در پاسگاه کوت سواری، خط لشکر۱۹ زودتر از خط ما شکسته شود؛ به همین دلیل گردان حضرت سجاد(ع) را آنجا بردیم تا از موفقیت لشکر۱۹ استفاده بکند و همین اتفاق هم افتاد. گردان امام سجاد(ع) و لشکر ۱۰ سیدالشهدا(ع) با استفاده از موفقیت لشکر۱۹ فجر در محور کوت‌سواری، از معبر آن‌ها عبور کرد و آمدند الحاق کردند. گردان امام سجاد(ع) را بردیم پشت سر آنها که اگر آنها زودتر از ما موفق شدند خط را شکستند، گردان امام سجاد(ع) بیاید روی این دژ. ما پیش‌بینی کردیم خط را باید مستقیم تک جبهه‌ای کنیم و بشکنیم. ۱۲۰۰ غواص برای شکستن دژ شلمچه پیش‌بینی کردیم. از ۲تا گردان حدود ۱۰ تا ۱۱ معبر شناسایی شده و در شب عملیات ۹-۸ تا کاملاً دستمان را گرفت. ما از این ۵/۵ کیلومتر تا ساعت ۷ صبح ۱۸۰۰ مترش را توانسته بودیم بگیریم. موفقیت پاسگاه کوت سواری به ما کمک شایانی کرد.»

**من برای بار سوم دستور دادم دوباره دشـــمن را تک کنید. گفتم ما دستور می‌دهیم انگار هیچ خاصیتی نـــدارد، خطی شکسته نمی‌شود. من از سنگر بیرون آمـــدم و خیلی احوالم متأثر بود. من داشتم با خودم مرور می‌کردم خدایا اگر گناهی اســـت مال من اســـت، نکند امشب این خط شکسته نشود. همین فکرها را می‌کردم آقای صفـــرزاده گفت فلانی، بچه‌ها یک سنگر از دژ را گرفتند.**

## شروع عملیات کربلای۵

سردار فضلی در ادامه تشریح نقش لشکر۱۰ در عملیات کربلای۵ گفت: «ساعت ۲ بامداد شروع عملیات پیش‌بینی شده است. از قبل از ساعت ۱۲ تاریکی مطلق بود و به نفع ما بود؛ یعنی کمکمان می‌کرد. بخشی از غواص‌ها را برای کمین‌ها و بخشی را برای شکستن دژ گذاشتیم. رفتند از معبرشان عبور کردند. شاید قبل از ساعت ۱ شب آمادگی درگیری را داشتیم، ولی شروع تک، هم‌زمان با همه یگان‌ها ساعت ۲ بامداد است. یکی از نیروهای سمت راست ما (حالا نمی‌دانم لشکر۲۵ یا یگان دیگری) زودتر با دشمن درگیر شد. ساعت ۱/۵ بامداد که درگیر شدند، ما هم ابلاغ کردیم که شما هم درگیر بشوید. وقتی درگیر شدیم درواقع یکپارچگی عملیات علیه دشمن شروع شد. ما، هم از آتش مستقیم هم از آتش منحنی برای روی دژ غیر از جایی که معبر داشتیم، استفاده کامل کردیم. این سیاست ما بود که در عملیات‌های مختلف ازجمله این عملیات هرچه آتش مستقیم و منحنی داشتیم روی دژ متمرکز کردیم، فقط جایی که معبر بود شعاع تأمین معبر را درواقع رعایت کردیم. کمین‌ها را بچه‌ها گرفتند. بخشی از کمین‌ها به تصرف درآمد. بار اول که به دژ زدند، هیچ حاصلی نداشت؛ چون دژ یک ارتفاع بلندی داشت. مرحله اول موفق نشدیم یک سنگر از دژ بگیریم. هر ۲تا گردان با هر چندتا راهکاری که جلو رفتند، با واکنش عراقی‌ها مواجه شدند. عراقی‌ها از بالا خیلی اشراف داشتند و با تیرتراش امان می‌بریدند. من دوباره دستور دادم که بار دوم حمله کنید. بار دوم هم هر چندتا گردان

(اینها بهترین گردان‌های ما بودند) تلاش کردند، باز راه به‌جایی نبردند. هنوز کوت سواری شکسته نشده بود. کمین‌ها را که گرفتیم یک بخش زیادش را که به خود دژ رسیدیم دژ یک دیواره بلندی داشت. سمت چپ ما هیچ یگانی نبود. فردا ساعت ۳ بعدازظهر لشکر۱۴ امام حسین(ع) و لشکر ۵ نصر در روز آمدند و از خط ما عبور کردند. بار دوم هرچه بچه‌ها تلاش کردند راه به جایی نبردند؛ درحالی‌که ما تعدادی شهید و مجروح دادیم. من برای بار سوم دستور دادم دوباره دشمن را تک کنید؛ مجروح‌ها در آب تیراندازی کنند و آنهایی که سالم‌اند عملیاتشان را ادامه بدهند. گفتم ای خدای من، اگر این بار خط شکسته نشود ما دستور می‌دهیم انگار هیچ خاصیتی ندارد، خطی شکسته نمی‌شود. من از سنگر بیرون آمدم و خیلی احوالم متأثر بود. دیدم به‌تبع من غیر از آقای صفرزاده که مسئول مخابرات بود و قاسم‌زاده بی‌سیم‌چی، همه از سنگر بیرون آمدند. هرکسی یک‌جوری با خدا حرف می‌زد؛ یکی قرآن می‌خواند، یکی دعای فرج می‌خواند. من داشتم با خودم مرور می‌کردم خدایا اگر گناهی است مال من است، نکند امشب این خط شکسته نشود، نکند غروری بر ما حاکم شده باشد. اینها بهترین‌های این امت‌اند، اینها بهترین‌های این نظام‌اند، اینها بهترین‌های امام‌اند که امشب آمدند اینجا. این‌جوری که نیست که اگر خط شکسته نشود یک لشکر دیگر می‌آورند پشت سر ما می‌گذارند که بروید. خط یک فرایندی دارد. همین فکرها را می‌کردم که دیدم آقای رضا صفرزاده یک "یا حسین" گفت و از سنگر بیرون پرید. گفت فلانی، بچه‌ها یک سنگر از دژ گرفتند. همه ما در پوست خودمان نمی‌گنجیدیم. ریختیم در قرارگاه،[به رزمنده‌ها گفتیم] خدا قوت، مواظب باشید سنگر سقوط نکند. یک سنگر از دژ شلمچه خداوند عنایتی کرد که سقوط کرد و خط شکسته شد. سنگر اول، سنگر دوم، سنگر سوم، سنگر چهارم[پشت سرهم سقوط کرد]. از کوت سواری هم خبر رسید که خط شکسته شده و بچه‌ها از کانال ماهی عبور کردند و آن‌طرف با دشمن درگیرند. اگر بخواهم خلاصه کنم تا صبح ساعت ۷، ۱۸۰۰ متر از ۵/۵ کیلومتر را گرفتیم. مابقی هنوز دست دشمن بود. ۷ صبح پاتک عراقی‌ها شروع شد. عراقی‌ها یک برتری پیدا کردند. آنها عقبه داشتند، همه‌چیزشان متصل بود، پیوستگی داشت، طرح پاتک داشتند. گفتیم برادرها، اینجا تنگه احد است؛ تلاش کنید سنگر به دست دشمن نیفتد، دشمن طمع پیدا نکند. امیدشان را ناامید کنید. تا ساعت ۹ صبح هرچه دشمن تلاش کرد، این بچه‌ها جواب دادند و محکم ایستادند. ساعت ۹ صبح گردان حضرت علی‌اصغر(ع) و گردان حضرت مهدی(عج) را با تعدادی پی.ام.پی و خشایار که می‌توانستند در این باتلاق حرکت کنند، رساندیم و خط را تقویت کردیم. هنوز تیپ۳ ما اینجا درگیر بود. خط تقویت شد. تا ساعت ۱۱ برتری با ما شد.»

**در دامنه هلالی اول عراقی‌ها دوباره ما را متوقف کردند. هر کار کردیم، به جایی نرسید. گفتم برادر محسن، اگر امروز از امام یک ملاقات بگیرید، این بچه‌ها شارژ بشوند، بقیه خط شکسته می‌شود. آقا محسن گفت امام پذیرفت. این خبر در خط منتشر شد. نزدیک‌های نماز ظهر بود. بچه‌ها به اولین سنگر از هلالی رسیدند.**

## خبر ملاقات با امام و تأثیر آن بر عملکرد نیروها

سردار فضلی در ادامه سخنرانی خود با اشاره به جنگ سخت در شلمچه درباره تأثیر پیام ملاقات با امام(ره) بر روحیه رزمندگان گفت: «آمدیم تا دامنه هلالی اول رسیدیم. عراقی‌ها دوباره اینجا ما را متوقف کردند. هرچه آقا محسن، قرارگاه رده‌بالا تدبیر داشتند، طرح داشتند، هرچه به ذهن خودمان می‌رسید، هر کار کردیم، به جایی نرسید. از ساعت ۱۱ کار قفل شد. درحالی‌که هلالی‌ها اگر تصرف نمی‌شد، دشمن می‌توانست جغرافیا را پس بگیرد و اتفاقاتی بیفتد. من خیلی فکر کردم. تماس گرفتم با برادر محسن گفتم ما یک پیشنهاد دیگری داریم و این درواقع آخرین برآوردهایمان است. گفت پیشنهاد شما چیست؟ گفتم برادر محسن، اگر امروز از امام یک ملاقات بگیرید، این بچه‌ها شارژ بشوند، بقیه خط شکسته می‌شود؛ در غیر این صورت نمی‌دانم چه اتفاقی می‌افتد. آقا محسن گفت به شما خبر می‌دهم. شاید ده تا دوازده دقیقه بعد تماس گرفت گفت امام رزمنده‌های لشکر را به ملاقات پذیرفت. ما در خط یک پیش‌بینی عملیات روانی داشتیم که چطور اطلاعات به بچه‌ها برسد. این خبر در خط منتشر شد. یک شور و شعف و هیجانی در خط لشکر حادث شد. نزدیک‌های نماز ظهر بود. شهید کیانپور با جانشین محور۳ شهید کسائیان که اخوی او پیش ما بود، شهید ابراهیم اخوی بزرگوار ایشان جانشین تیپ۳ بود، با جانشین گردان المهدی(عج)، شهید کاشی‌ها و شهید کیانپور و دو شهید ناظریان و تعداد دیگری از بچه‌ها رسیدند. حاج خادم با بچه‌هایشان به اولین سنگر از هلالی رسیدند. بچه‌ها برای من قسم می‌خوردند که تیر از اطراف سروصورت بچه‌ها عبور می‌کرد، کانه هیچ خبری نیست. اینها با اقتدار و قدرت پیش می‌رفتند؛ سنگر اول، سنگر دوم... ، یک، چهار، پنج سنگر تصرف شد. صدای اذان به گوش رسید. موقع نماز شد، تعدادی به نماز ایستادند و تعدادی پیشروی کردند. تا ساعت ۳/۵ بعدازظهر طول کشید که ما این ۳تا هلالی را از دشمن پس بگیریم (که به آنها نونی‌ها، هلالی‌ها و نعل اسبی هم می‌گویند، دوتایشان ۲۰۰ تا ۲۵۰ متری بود و یکی‌شان حدود ۴۰۰ تا ۴۵۰ متر). اینجا بود که شهید خرازی و باقر قالیباف، لشکر امام حسین(ع) و لشکر نصر (شهید کاظمی اگر بوده، من ندیدم؛ من این دو بزرگوار را یادم هست) آمدند ادامه عملیات را در روز به عهده گرفتند. عملیات کربلای۵، ۲۸ شبانه‌روز طول کشید و ما قریب به ۲۲ شبانه‌روزش در حدود ۹ مرحله وارد عمل شدیم. توان رزمی ما آرام‌آرام کاهش پیدا کرد که قصه‌اش طولانی است. شهید بزرگوار شوشتری که جانشین قرارگاه نجف بود (چون ما چندتا قرارگاه عمل کردیم) گفت من گردانی می‌فرستم و یگانی می‌آید خط را تحویل می‌گیرد. این برای یگان‌های مختلف اتفاق می‌افتاد. نشده بود چند اتفاق را پیگیری کند. وقتی من تماس می‌گرفتم قرارگاه، می‌گفتند ایشان نیست، می‌فهمیدم که دستش خالی است. خجالت می‌کشیدیم زیاد تماس بگیریم. ولی به والله قسم برادرها، اگر در هر گردانی یک دسته هم باقی مانده بود اعلام می‌کردم هنوز یک دسته از گردان فلان مانده است. چون می‌رفتند اردوگاه کوثر بازسازی می‌شدند و برمی‌گشتند. بعد از ۲۲ شبانه‌روز اجباراً ما را از خط آزاد کردند. توپخانه، ادوات و مهندسی و زرهی‌مان که ما در مرحله دوم شب بعد آمدیم خدمت آقا مرتضی قربانی فرمانده لشکر۲۵ کربلا، پشت کانال ماهی در قرارگاه [نیز وارد عمل شدند]. سردار قربانی با موفقیت

سردار سرتیپ علی فضلی فرمانده لشکر ۱۰ سیدالشهدا(ع) در دوران دفاع مقدس، اردوگاه میثاق آبادان، اردیبهشت ۱۳۹۵.

آن‌طرف کانال از سه‌راهی شهادت آمد. شب بعدش ما با لشکر۲۷ آنجا به‌سمت شمشیر عمل کردیم که لشکر عاشورا از نوک شمشیر با ما الحاق می‌کرد. سمت راست ما سردار کوثری فرمانده لشکر حضرت رسول(ص) عمل می‌کرد. ما از پل سه‌راه شهادت به‌سمت چپ عمل می‌کردیم و به‌سمت راست سردار کوثری لشکر حضرت رسول(ص) عمل می‌کرد. قرارگاه‌های ما تقریباً ۲۰۰ متر با هم فاصله داشت. اگر خاطرتان باشد پشت کانال ماهی آن سمت سنگر موضعی نبود و یک‌سری سنگر حفره‌ای را بچه‌ها کنده بودند. قرارگاه ۲تا لشکر این فاصله را داشت. منتها ما شب دوم آمدیم خدمت آقا مرتضی قربانی فرمانده لشکر۲۵ کربلا توجیه شدیم. فشار زیادی در این منطقه هم بود. اینها در الحاق با لشکر ۳۱ عاشورا با موفقیت در نوک شمشیر بچه‌ها به همدیگر رسیدند و همدیگر را دیدند، اما به ذهنم رسید در الحاق یک‌خرده غفلت شده است. آنها به حساب ما واگذار کرده بودند، ما به حساب آنها واگذار کرده بودیم. دشمن هم در این نقطه پافشاری می‌کرد و این وسط هنوز یک استعدادی را نگه داشته بود. بعد که این الحاق برقرار نشد. فشار زیادتر شد. بچه‌ها آن‌قدر در دشت مقابلمان تانک زده بودند که قابل‌توصیف نیست. اینجا گردان کربلای ما عمل می‌کرد، درحالی‌که آن شب گردان حضرت قاسم(ع) و گردان حضرت قمربنی‌هاشم(ع) و گردان زهیر در آن دشت تلفات سنگینی بر دشمن وارد کردند؛ چون جلو شما تانک زیادی بود، یگان‌های زره‌پوش دشمن بود، اما این الحاق تا آخر برقرار نشد، تلفات سنگین و خسارات زیادی بر دشمن وارد شد. حالا چون وقت نیست من خلاصه می‌کنم. شرح عملیات کربلای۵ هر مرحله‌اش و هر واحدی که عمل کرده، ستودنی است. عراقی‌ها و نیروهای خودی به هم چسبیده و خیلی به هم نزدیک بودند؛ اگر بگویم لحظه‌ای نبود که نارنجک به هم پرتاب نکنند، اغراق نیست.

یک چیزی بگویم شاید در ذهنتان بماند. ما چند شب پشت کانال بودیم. یک شب تا صبح من و شهید کلهر باهم بودیم. وقتی می‌نشستیم سرد بود، اما تردد که می‌کردیم بهتر بود. یک پتو هم داده بودند. با اعضای قرارگاه با بی‌سیم در ارتباط بودیم. آن‌شب حجم تیرتراش تانک‌های عراقی‌ها روی این کانال ماهی خیلی زیاد بود، البته هرشب این‌جوری بود. من یادم نمی‌رود تیر تانک رو به لبه می‌آمد و خاک می‌ریخت روی پتوی ما، اما آن‌قدر به اینها بی‌اعتنا شده بودیم که تا صبح ۱۸بار خاکش را به عقب ریختیم تا پتو رویمان باشد. شرایط سختی بود، ولی حقیقتاً اینجا بچه‌ها خیلی خوب و مردانه جنگیدند. آن‌قدر اینجا تانک و نفربر دشمن منهدم شد که غیرقابل‌توصیف است. ما در رسیدن به اهداف عملیات کربلای۵، هنوز وارد شرح عملیات نشده‌ایم و خیلی ورود پیدا نکرده‌ایم، ولی در هر مرحله‌اش، در هر یگان، شما یک جغرافیای خالی از آتش دشمن پیدا نمی‌کنید. استراتژی که فرماندهان جلو بودند و می‌گفتند که رزمنده‌ها بیایند، من اینجا خیلی اوقات فرمانده قرارگاه را می‌دیدم می‌آمده و فرمانده لشکرها با دیدن فرمانده قرارگاه، حیا می‌کردند.»

## دیدار رزمندگان لشکر ۱۰ سیدالشهدا(ع) با امام امت

سردار فضلی بعد از تشریح عملیات کربلای۵ درباره دیدار رزمندگان لشکر ۱۰ با امام امت اظهار کرد: «وعده دیدار با امام(ره) رسید. آمدیم تهران در جماران برای دیدار با حضرت امام(ره). ما ۲، ۳ نوبت به‌صورت لشکری روزی‌مان شده بود که در ایام مختلف برای زیارت امام بیاییم. شب قبل از ملاقات من آمدم تهران و رفتم جماران با برادرهای دفتر حضرت امام برای ملاقات فردا هماهنگی کردم. گفتند امام (آن روز این‌جوری بود که در هفته امام یک ملاقات داشتند و برای آن ملاقات تعدادی کارت به هر رده‌ای که قرار بود بیاید، می‌دادند) صبح با برادرهای ژاندارمری دیدار دارند و ۸۰۰تا کارت بیشتر سهم شما نیست. من هرچه التماس کردم که آقا تیپ۳ و تیپ۴ از یگان‌های دیگر اضافه خواهند شد، گفتند همین ۸۰۰تا کارت مانده و امام یک دیدار بیشتر ندارد. فردا صبح شد ما کارت‌ها را گرفتیم و آمدیم. برف سنگینی در جماران می‌آمد و شاید ۳۰ - ۴۰ سانتی‌متر و بعضی جاها تا ۵۰ سانتی‌متر برف نشسته بود. این کارت‌ها را دادیم به صفوف اول و آنها وارد حسینیه شدند. برادران عزیز ژاندارمری هم داخل حسینیه بودند. یک چیزی من را رنج می‌داد که نکند بچه‌ها فکر کنند فرمانده لشکر از خودش یک چیزی گفته و با احساسات ما بازی کرده است. نکند اینها فکر کنند از خود چیزی گفته و تحریک احساسات کرده است. خدایا، اگر ملاقات انجام نشود برای این بچه‌ها شائبه پیش می‌آید. دیدم فرماندهان ژاندارمری دارند برای دست‌بوسی حضرت امام(ره) می‌روند. من هم هماهنگ کردم و رفتم. تنها پاسداری بودم که به آن جمع ملحق شدم. صف جلوتر رفت و روزی شد دست امام را در دست‌هایم بگیرم. بوسه‌ای به دست‌های پرمهر امام نثار کردم، بغضم ترکید و اشکم جاری شد. رو کردم به امام و گفتم خودتان روز اول عملیات کربلای۵ به رزمنده‌های لشکر سیدالشهدا(ع) وعده

از راست: شهید یدالله کلهر جانشین لشکر ۱۰ سیدالشهدا(ع)، علی فضلی فرمانده لشکر و مرحوم حسین پروین رئیس ستاد لشکر در عملیات کربلای۵.

دیـدار دادیـد؛ حـالا آقایـان می‌گویند نمی‌شـود. خود ایـن گفتـه شـجاعت می‌خواسـت. امـام نیم‌نگاهـی به برادرهـای دفتـر کردنـد و فرمودنـد بگذاریـد بیاینـد. مـن در پوسـت خـود نمی‌گنجیـدم؛ امـا خدایـا حـالا امـام فرمود کـه بیایند، اما در حسـینیه جایـی نمانده اسـت. از بیت بیـرون آمـدم. برادرهای دفتـر فرمودند امـام امـروز اسـتثنائاً پذیرفتنـد ملاقـات دومـی را بـا رزمنده‌هـای لشـکر ۱۰ و یگان‌هایی که بـه آنها ملحق شـده‌اند، داشـته باشـند. فرمـوده بودنـد که گزارشـی هـم بایـد خدمـت امـام بدهیـد. آقـای رسـولی پیغام دادنـد کـه آقـا محسـن گفتـه شـما چنـد دقیقـه‌ای گـزارش بدهیـد. مـن هرچـه طفـره رفتم کـه من کی هسـتم کـه بخواهم بـرای امام حرف بزنـم و وقت امام را بگیـرم، فرمـود کـه گفته‌انـد چند جملـه‌ای گزارش بدهیـد. ملاقـات اول تمـام و ملاقات دوم شـروع شـد. در حسـینیه جمـاران هرکسـی به‌انـدازه انگشـت‌های شسـتش جا داشـت و همه به‌صورت کتابی و فشـرده نشسـته بودنـد. حاج منصـور ارضی هم نوحـه‌ای برای لشـکر داشـت. ایشـان می‌خوانـد و ما سـینه می‌زدیم. مـن دیـدم کـه هم‌زمـان آن لحظـه کـه در آن خـط وعـده دیـدار امـام داده شـده بـود و... آن وعـده دیدار آن روز همـان سـاعت آنجـا که خبرش رسـیده همان سـاعت محقـق شـده اسـت. امام تشـریف‌فرما شـدند. قریـب بـه ۲۸ دقیقـه تـا نیـم سـاعت عشـق‌بازی رزمنده‌هـا بـا امـام و امـام بـا فرزنـدان رزمنـده‌اش به درازا کشـید. مـن خودم تـا چند وقت پیـش که برای یـادواره کازرون رفتـه بـودم، همیشـه در ذهنـم بـود کـه آنجـا خیلـی کـم حـرف زدم و بـه چنـد جمله‌ای کـه الآن عـرض می‌کنم، بسـنده کـردم و همین چند جملـه را گفتـم. هیـچ مسـتندی هـم از آن دیـدار ندیـده بـودم. در کازرون برادرها یک مسـتندی پخش کردنـد و آنجـا دیدم مثل اینکه خیلـی در محضر امام

پرچانگی کرده بودم. آنجا در محضر امام قرار شد که گزارشی داده شود. خدایا چه بگویم که حق این رزمنده‌ها ادا شود. عرض کردم اماما، یاران و سربازان شما همچون یاران حضرت علی(ع) نگفتند اماما، هوا سرد است و نمی‌شود جنگید. اماما، یاران و سربازان شما همچون یاران حضرت علی(ع) نگفتند که هوا گرم است و نمی‌شود جنگید. در دمای قریب به ۲۰ درجه زیر صفر و دمای قریب به ۵۰ درجه جنگیدند تا شاید یک تبسمی به لب‌های نائب امام زمان(عج) مشاهده کنند. برادرها، آن روز امام برای ما صحبت نکرد، اما والله هربار که می‌خواست تشریف ببرد، شعار و عشق‌بازی بچه‌ها باعث می‌شد که دوباره برگردد. نزدیک به نیم ساعت این عشق‌بازی طول کشید. کربلای۵ به اهداف و آرمانش رسید. در کربلای۵ قریب به ۵۰۰۰۰ کشته و زخمی و اسیر از دشمن گرفته شد. هر آن به آسمان نگاه می‌کردیم ۱۰، ۲۰ هواپیما درحال بمباران بودند. دشمن از شیمیایی زیاد استفاده می‌کرد، ولی جوانمردی بچه‌ها ستودنی بود. هرچه از آن بچه‌ها بگوییم کم گفته‌ایم.»